

بررسی اتهام‌های وارده به مختار ثقفی

تهمت‌هایی که به مختار زده اند واقعیت ندارد بلکه او از مؤمنان و پارسایان است. او دین خود را خالص نمود و در پی کشتن قاتلان فرزند رسول خدا(ص) و ایجاد وحشت در میان آنان بود و هدف او در همه‌ی این امور رضای خدا و وفاداری به اهل بیت(ع) بوده است.



خبرگزاری فارس: تهمت‌هایی که به مختار زده اند واقعیت ندارد بلکه او از مؤمنان و پارسایان است. او دین خود را خالص نمود و در پی کشتن قاتلان فرزند رسول خدا(ص) و ایجاد وحشت در میان آنان بود و هدف او در همه‌ی این امور رضای خدا و وفاداری به اهل بیت(ع) بوده است.

«# مختار ابی عبیده ی ثقفی» رهبر بزرگی بود که با سختی و عطشی سیراب ناپذیر انتقام از قاتلان سید الشهدا(ع) ستاند و دمار از روزگار نحس ایشان بر آورد. اما سوگ مندانه باید گفت این قهرمان سترگ، به افتراهایی بی‌رحمانه و بی‌اساس متهم گردیده که البته از آن‌ها منزّه و به دور است. او از جمله‌ی مؤمنان و صالحان بوده است و بی‌شک کسانی که مختار را به این اتهام‌های بی‌اساس متهم می‌کردند دو دسته‌اند: یا از امویانی بودند که با اهل بیت(ع) دشمنی داشتند زیرا مختار بزرگان آن‌ها نظیر «#عمر بن سعد» و «#عبیدالله بن زیاد» و «#شمر بن ذی الجوشن» و دیگر بزرگان اموی را به قتل رساند؛ یا این که اموی نبودند اما از ضعف احادیثی که مختار را متهم کرده است غافل‌اند، لذا او را متهم می‌سازند. در این مقاله به نحو گذرا تهمت‌هایی را که به مختار زده شده برمی‌رسیم.

1. ادعای پیامبری

یکی از اتهام‌هایی که به مختار زده شده این است که او ادعای پیامبری نموده و نامه‌ای به اهل بصره به این مضمون نوشته است: «#به من خبر رسیده که شما من و فرستادگانم را تکذیب می‌کنید. پیامبران پیشین نیز تکذیب شدند و من از بسیاری از آن‌ها بهتر نیستم». 1 همچنین مختار متهم شده است که قرآن خاصی دارد 2 و جبرئیل از آسمان بر او وحی نازل می‌کند. 3

هیچ یک از این تهمت‌ها واقعیت ندارد بلکه او از مؤمنان و پارسایان است. او دین خود را خالص نمود و در پی کشتن قاتلان فرزند رسول خدا(ص) و ویران ساختن خانه‌های آن‌ها و ایجاد رعب و وحشت در میان آنان بود و هدف او در همه‌ی این امور رضای خدا و وفاداری به اهل بیت(ع) بوده است. به واقعیت پیوستن خون‌خواهی مختار از امام حسین(ع) دلیل محکمی بر ایمان و صلابت اعتقاد او است و روزه‌داری فراوان و شب‌زنده‌داری و قرآن خواندنش دلیل محکمی بر ردّ این اتهامات.

2. صندلی ویژه‌ی مختار

از تهمت‌های دیگری که به مختار زده شده این است که او زین یا صندلی خاصی داشته که آن را بر پشت قاطر سفید می‌گذاشته و بر آن دیباج می‌کشیده است. او و اصحابش گرد آن طواف می‌کردند و طلب نزول باران و پیروزی می‌نمودند و قائل به این بودند که این صندلی همان منزلتی را دارد که تابوت نزد حضرت موسی(ع) داشت. 4

«#اعشی همدانی» 5 با ابیات زیر به مذمت مختار و اصحابش پرداخته است:

شَهِدْتُ عَلَيْكُمْ اَنْكُمْ سَبَّيْتُمْ

وَ اِنِّي بَكُمْ يَا شُرْطَةُ الْكُفْرِ عَارِفٌ

وَ اِنْ لَيْسَ كَالْتَابُوتِ فِينَا

وَ اِنْ سَعَتْ شَبَامٌ حَوَالِيْهِ وَ تَهْدُ وَ خَارِفٌ

وَ اِنْ شَاكَرَ طَافَتْ بِهِ

وَ تَمَسَّحَتْ بِاعْوَادِهِ وَ اَذْبَرَتْ لَا تُسَاعِفُ 6

در حالی که این تهمتی بیش نیست و مختار این صندلی را دوازده هزار دینار یا درهم خرید و شیعیان به آن تبرک می‌جستند 7 زیرا

همان صندلی‌ای بود که امیرمؤمنان(ع)، جانشین رسول خدا(ص) و دروازه‌ی شهر علم او، بر آن می‌نشست و با بدن پاکش تماس داشت. به همین جهت مختار آن را به این قیمت گران خرید و هیچ خرده‌ای بر مختار از این جهت نیست.

3. ملاقات با جبرئیل

از جمله افتراهایی که از زبان خود او نقل کرده‌اند این است که او با جبرئیل ملاقات کرده و با او سخن گفته و از نزد او برخاسته است. 8. مختار غلامی داشت که جبرئیل نامش بود و گاه از او سخن نقل می‌کرد و می‌گفت: «جبرئیل نزد من آمد و با من سخن گفت» و کینه‌توزان گمان می‌کردند که او در مورد فرشته‌ی جبرئیل سخن می‌گوید. 9.

4. بداء

مختار متهم شده که از دین خارج گشته زیرا به بداء اعتقاد داشته؛ در واقع معاندان بر این گمانند که بداء با اسلام منافات دارد. او ادعا می‌کرد که چیزی در آینده اتفاق می‌افتد، اگر آن چیز واقع می‌گردد آن را نشانه‌ی راستی خود می‌دانست و اگر واقع نمی‌شد می‌گفت: برای خدا بداء حاصل شده است. پیش از بیان این مطلب باید بداء را به طور مختصر توضیح دهیم:

گروهی از مسلمانان آن را محال دانسته و عده‌ای آن را جایز می‌دانند؛ و این همان است که مختار بدان اعتقاد و ایمان داشت. آیت الله العظمی خویی(ره) در مباحث خود به صورت موضوعی به بیان بداء پرداخته است. ایشان نوعی از بداء را محال و نوعی دیگر از آن را جایز دانسته است که مستلزم هیچ محذوری نیست و شیعه به همین نوع از بداء معتقد است.

ایشان در این باره می‌فرماید: «شیعه به بدائی معتقد است که تنها در امور غیرحتمی حاصل می‌شود یعنی در اموری که وقوع آن ها حتمی نیست، ممکن است بداء حاصل شود؛ اما امور حتمی، ناگزیر اتفاق می‌افتد و مشیت خداوند به آن چه قضای او تعلق گرفته، تعلق می‌گیرد. قضای الهی بر سه نوع است:

نوع اول: قضایی است که خداوند هیچ یک از بندگان خویش را بر آن مطلع نساخته است و در گنجینه‌ی او است و آن را تنها به خود اختصاص داده است. بی‌شک بداء در این قسم از قضاء حاصل نمی‌گردد، بلکه روایات فراوانی از اهل بیت(ع) وجود دارد که بداء از این قسم از علم پدید می‌آید. «شیخ صدوق(ره)» در کتاب «عیون اخبار الرضا(ع)» نقل می‌کند: «امام رضا(ع) به «سلیمان مروزی» فرمود: رَوَيْتُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ: عِلْمًا مَخْرُونا مَكْنُونًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ، وَ عِلْمًا عِلْمُهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ فَالْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ يَعْلَمُونَهُ؛ از امام صادق(ع) روایت شده است که: خدا دو نوع علم دارد: علمی مخزون و پوشیده از دیگران که هیچ کس جز او از آن اطلاع ندارد و بداء از همین نوع علم حاصل می‌گردد و علمی که به فرشتگان و پیامبران آموخت و علمای اهل بیت پیامبرتان(ص) نیز بدان آگاهند.»

«شیخ محمد بن حسن صفار«؛ از «ابو بصیر» نقل می‌کند: «إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْرُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ، وَ عِلْمٌ عِلْمُهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ وَ أَنْبِيَاءُهُ فَتَحْنُ تَعْلَمُهُ؛ خدا دو نوع علم دارد: علمی مخزون و پوشیده از دیگران که هیچ کس جز او از آن اطلاع ندارد و بداء از همین نوع علم حاصل می‌گردد. علمی که به فرشتگان و پیامبران و رسولان آموخت و ما نیز از آن اطلاع داریم.»

نوع دوم: نوع دیگری از قضای الهی که خداوند به پیامبر خویش و فرشتگانش اطلاع داده که حتماً واقع می‌گردد و شکی نیست که بداء در این قسم نیز جاری نمی‌شود، اگرچه با نوع اول تفاوت دارد و آن این که بداء از این نوع دوم پدید نمی‌آید. «عیاشی» از «فضیل» نقل می‌کند که گفت: «از امام باقر(ع) شنیدم: مِنَ الْأُمُورِ أُمُورٌ مَخْتُومَةٌ جَائِبَةٌ لَا مَحَالَةَ، وَ مِنَ الْأُمُورِ مَوْقُوفَةٌ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، يُقَدِّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَ يَمُخُّو مَا يَشَاءُ، لَمْ يَطْلَعْ عَلَى ذَلِكَ أَحَدٌ، فَأَمَّا مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ فَهِيَ كَائِنَةٌ لَا يَكْذِبُ تَقْسَهُ وَ لَا نَبِيَّهُ وَ لَا مَلَائِكَتُهُ؛ واقع شدن بعضی از امور حتمی است و ناگزیر اتفاق می‌افتند و واقع شدن بعضی منوط به اراده‌ی خدا است. هرچه را اراده کند مقدم سازد و هرچه را بخواهد محو می‌نماید و اخباری که پیامبران به آن اطلاع می‌دهند واقع می‌گردد و خداوند نه خود و نه پیامبران و فرشتگانش را تکذیب نمی‌کند.»

نوع سوم: قضائی است که خداوند عزوجل پیامبر و فرشتگان را از وقوعش در خارج آگاه ساخته ولی واقع شدنش در خارج منوط است به این که اراده‌ی خدا به چیزی خلاف آن تعلق نگیرد. تنها در این نوع از قضا، بداء حاصل می‌گردد. خداوند هر آن چه بخواهد محو می‌کند و هر آن چه بخواهد ثابت می‌دارد و نزد او امّ الکتاب است و امور قبل و بعد از آن به دست خدا است.»

آیت الله خویی(ره) با اخبار و روایات فراوانی، صحت بدائی را که شیعه به آن معتقد است و در آن محذوری نیست ثابت نموده است و دلایل فراوانی آورده که جایی برای طعن و اشکال باقی نگذاشته است. ایشان می‌افزاید: «اعتقاد به بداء یعنی اعتراف به این

که عالم در حدوث و بقاء، تحت سیطره‌ی خداوند عزوجل است و اراده‌ی خداوند از ازل تا ابد در همه‌ی اشیا نافذ است. با اعتقاد به بداء، فرق بین علم خدا و علم مخلوقاتش نمایان می‌گردد.

حتی پیامبران و اوصیا آنان نیز به علم خداوند احاطه پیدا نخواهند کرد و بعضی از آنان اگر چه به واسطه‌ی تعلیم خداوند چنان علمی دارند که بر تمام عوالم ممکنات احاطه پیدا کنند اما به علم مخزون خدا که آن را به خویش مختص کرده، احاطه ندارند زیرا هیچ‌کس به مشیت یا عدم مشیت الهی اطلاع ندارد مگر آن که خداوند وقوع چیزی را به او اطلاع دهد.

اعتقاد به بداء موجب می‌شود که انسان به خدا متصل گردد و اجابت دعاهایش و حل مشکلاتش را از او بخواهد و توفیق عبادت و ترک معصیت را از او طلب کند، پس انکار بداء و معتقد شدن به این که هر آن چه قلم تقدیر نوشته است بدون استثناء واقع می‌گردد، انسان را از مستجاب شدن دعاهایش مأیوس می‌کند.

از این سخنان آیت‌الله خویی(ره) در مورد بداء هیچ محالی لازم نمی‌آید و مستلزم محذوری نیست، ولی محالی لازم نمی‌آید ولی دشمنان شیعه مانند «؛سلیمان بن جریر» به دلیل کینه و دشمنی خویش، حملات شدیدی به شیعه کردند. سلیمان می‌گوید: «؛امامان رافضی‌ها دو چیز برای شیعیان وضع کردند: یکی اعتقاد به بداء که اگر به آنان گفتند که قدرت و شوکت به دست شما خواهد بود و چنین نشد، می‌گویند که برای خدا در این مورد بداء حاصل شده است. زراره بن اعین در مورد بداء ابیات زیر را سروده است:

وَ تِلْكَ اِمَارَاتُ تَجِئُ لَوْقَتِهَا

وَ مَا لَكَ عَمَّا قَدَّرَ اللَّهُ مَذْهَبُ

وَ لَوْ لَا الْبَدَا سَمِئْتُهُ عَيْرَفَائِتِ

وَ نَعْتُ الْبَدَا نَعْتُ لِمَنْ يَتَقَلَّبُ

وَ لَوْ لَا الْبَدَا مَا كَانَ ثَمَّ تَصَرُّفُ

وَ كُنَّا كَنَارٍ دَهْرُهَا تَتَلَهَّبُ

و امر دیگری که ائمه‌ی شیعه وضع کردند، اعتقاد به تقیّه است. شخص دیگری که بر شیعه اشکال گرفته، «؛احمد امین» است. او می‌گوید: «؛بعضی از شیعیان به بداء معتقدند در حالی که یهود نیز قائل به آن نیست. اولین کسی که به آن معتقد گشت «؛مختار بن ابی عبید» بود که مردم را به امامت محمد بن حنفیه دعوت می‌کرد.

5. کیسانی بودن مختار

از تهمت‌هایی که به مختار زده شده این است که او از کیسانیّه است و اعتقاد به امامت محمد بن حنفیه داشت. مردم را به امامت او دعوت می‌کرده و معتقد بوده که او همان مهدی موعود است که در احادیث پیامبر(ص) بشارت به آمدنش داده شده و او همان امامی است که بشریت را از ظلم و جور و طغیان نجات می‌دهد.

«؛سید حمیری» قبل از این که به دین حق گرایش پیدا کند کیسانی مذهب بود و به امامت محمد بن حنفیه اعتقاد داشت و اشعاری نیز در این باره سرود. بعضی از کیسانی‌ها پا را از این فراتر نهادند و معتقدند که بعد از امیرمؤمنان(ع)، محمد بن حنفیه امام است نه حسن(ع) و حسین(ع). نیز معتقد هستند امام حسن(ع) مردم را به امامت محمد بن حنفیه دعوت می‌کرد و امام حسین(ع) به دستور و اجازه‌ی او با شمشیر به پا خاست و هر دو مردم را به امامت محمد بن حنفیه دعوت می‌کردند و از جانب او امیر بودند.

بعضی از کیسانی‌ها معتقد به تناسخ ارواح شدند و گفتند: «؛روح محمد بن حنفیه در اجساد دیگری حلول کرده. منشأ اعتقاد به تناسخ، فلسفه‌ی هندی است و کیسانیّه معتقدند که تناسخ منحصر در ائمه است.» 10مختار از همه‌ی این انحرافات منزه بود و به هر آن چه خداوند بر پیامبرش نازل کرده ایمان داشت و هیچ ارتباطی با هر اندیشه‌ای که مخالف اسلام باشد نداشت. او عقیده‌ای قوی و ایمانی راسخ داشت و هیچ‌گاه مردم را به امامت محمد بن حنفیه دعوت نکرد و البته محمد بن حنفیه نیز ادعای امامت نکرده بود.

آن‌چه ادعای ما را مبنی بر این که محمد بن حنفیه ادعای امامت نداشت، تأیید می‌کند سخن «؛ابن نما» 11 است که گفته:

«اهل کوفه گروهی را نزد محمد بن حنفیه فرستادند و نظر او را در مورد مختار پرسیدند، او جواب داد: به پا خیزید که امام من و شما علی بن الحسین(ع) است. سپس محمد بن حنفیه نزد امام رفت و در مورد مختار سؤال کرد، امام جواب داد:

«لَوْ اَنَّ عَبْدًا زَنْجِيًّا تَعَصَّبَ لَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ لَوْجَبَ عَلَي النَّاسِ مُؤَازَرَتُهُ، وَ قَدْ وَلَّيْتُكَ هَذَا الْاَمْرَ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ؛ اگر یک برده‌ی زنگی نسبت به ما اهل بیت(ع) پافشاری کند، بر مردم واجب است که او را یاری دهند و من این کار را به عهده‌ی تو گذاشتم، پس هر آن‌چه خواستی انجام ده.»¹² و این روایت نشان می‌دهد که محمد بن حنفیه و مختار ادعای امامت نداشته‌اند بلکه معتقد به امامت امام زین العابدین(ع) بودند.

پی‌نوشت:

1. تاریخ العراق فی العصر الاموی، ص252. به نقل از العقد الفرید، ج5، ص143.
2. الحور العین، ص183.
3. شذرات الذهب، ص74.
4. الحور العین، ص184 و منابع دیگر.
5. ابوالمصبح عبد الرحمن بن عبدالله: او شاعری زبردست و معروف بود که در کوفه در خانواده‌ای از اهل یمن بزرگ گردید. حجاج در سال 83 او را به قتل رساند. (سیر اعلام النبلاء، ج4، ص185، رقم75؛ اعیان الشیعه، ج3، ص467 و ج7، ص460).
6. شهادت می‌دهم که شما از فرقه‌ی سبئیّه هستید و من شما را ای سربازان کفر! می‌شناسم. شما نمی‌توانید در بین ما عقیده‌ی تابوت را حاکم سازید اگرچه چند قبیله بر گرد او طواف نمایند؛ و هر چند قبیله‌ی شاکر بر گرد آن طواف کنند و دست خود را بر آن بکشند، هیچ اثری برای آنان نخواهد داشت. تاریخ الامم و الملوک، ج4، ص550؛ الکامل فی التاریخ، ج4، ص259 و تاج العروس، ج1، ص462.
7. الکامل فی التاریخ، ج3، ص378.
8. المنتظم، ج6، ص68.
9. بحار الانوار، ج45، ص236 به نقل از مرزبانی در کتاب الشعراء.
10. المذاهب الاسلامیه، ص70.
11. ذوب النصار، ص96 و 97.
- 12 تاریخ الامم و الملوک، ج6، ص7-14؛ الکامل فی التاریخ، ج4، ص211-214؛ ذوب النصار، ص92-97؛ بحار الانوار، ج45، ص363-365.

دانش پژوه امیرحسین

منبع: ماهنامه پیام زن، شماره231